Kh\_Osul\_SMJShobeiri\_981213

بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

سه‌شنبه ۱۳ اسفند ۹۸

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

اللهم کل لولیک الحجة بن الحسن صلواتک علیه و علی آبائه فی هذه الساعة و فی کل ساعة ولیاً و حافظاً و قاعداً و ناصراً و دلیلاً و عیناً حتی تسکنه ارضک طوعا و تمتعه فیها طویلاً

بحث ما در مورد مفاد قاعدة لا ضرر و لا ضرار بود. مرحوم شیخ الشریعة اصفهانی لا ضرر و لا ضرار را به معنای نهی گرفته بودند. کلام ایشان در تقریرات آقای سیستانی مورد بحث قرار گرفته. ایشان وجوه مختلفی برای اثبات معنای نهی از کلام مرحوم شیخ الشریعه و دیگران ذکر می‌کنند که من به بعضی از آن وجه‌هایش اشاره می‌کنم. در جلسات قبل در در مورد بعضی از وجه‌ها صحبت کردیم،. وجه پنجمی که ایشان ذکر کرده بودند اتفاق اهل اللغة علی فهم معنی النهی من الحدیث بود که در مورد آن صحبت کردیم. من در مورد وجه دوم می‌خواهم صحبت کنم. بیشتر وجه‌هایی را صحبت می‌کنیم که یک سری نکات روشی در آن باشد. دارند: الوجه الثانی تبادر النهی من الحدیث و انسباقه الی الذهن. و این تعبیر دارد. هو الذی لا تسبق الاذهان الفارغة عن الشبهات العلمیة الا الیه. و در تعبیر دیگری: و بالجملة فلا اشکال فی أنّ المتبادر الی الاذهان الخالیة من اهل المحاورات قبل ترد علیها شبهة التمسک بالحدیث فی نفی الحکم الوضعی لیس الا النهی التکلیفی.

آقای سیستانی اینجا اشکال می‌فرمایند که اینجا جای تمسک به تبادر نیست. عبارتی دارند که یک سقطی در آن رخ داده که قبلاً در جلسة قبل در مورد آن سقط صحبت کردیم. حالا ماحصل مطلب ایشان با توجه به آن سقطی هم که هست این است. ایشان فرمودند که ما یک موقعی در تشخیص مراد استعمالی از جهت وضع یا از جهت انصراف شک داریم. مرحلة دوم شک این هست که نمی‌دانیم آیا این مراد استعمالی مراد تفهیمی هم هست یا مراد تفهیمی نیست. مرحلة سوم این‌که می‌دانیم که مراد تفهیمی با مراد استعمالی تغایر دارد و مراد استعمالی، مراد تفهیمی نیست ولی نمی‌دانیم این مراد تفهیمی چه معنایی هست. و مراد تفهیمی بین چند معنا مردد هست. می‌خواهیم از میان معانی محتمله‌ای که مراد تفهیمی دارد معنایش را متعیّن کنیم.

در مرحلة اوّل برای اثبات علقة وضعیه یا برای اثبات انصراف می‌توانیم به تبادر تمسک کنیم. ولی در دو مرحلة دوم و سوم جای تمسک به تبادر نیست. در مرحلة دوم قرینة صارفه تعیین کننده است، یعنی اگر قرینة صارفه از مراد استعمالی وجود داشته باشد، مراد استعمالی با مراد تفهیمی متفاوت خواهد بود. اگر قرینة صارفه وجود نداشته باشد مراد استعمالی و مراد تفهیمی یکی خواهد بود. بعد از این‌که قرینة صارفه تعیین کرد که مراد تفهیمی غیر از مراد استعمالی هست، نوبت به مرحلة سوم می‌رسد. قرینة معینه تعیین کنندة مراد تفهیمی هست. اینجاها در این مرحلة دوم و سوم جای تمسک به تبادر نیست. این بیانی هست که در تقریرات آقای سیستانی وارد شده. ولی ما خیلی متوجه نشدیم که چطور ایشان در این مراحل تبادر را مؤثر ندانستند. برای این‌که بفهمیم متکلم چه چیزی را می‌خواهد به ما تفهیم بکند از این‌که از کلام متکلم چه چیزی به ذهن انسان خطور می‌کند می‌فهمیم که متکلم چه چیزی را می‌خواهد به ما تفهیم بکند. آن چیزی که ما از کلام می‌فهمیم با توجه به این‌که اصل بر این هست که ما عرفی باشیم همان چیزی هست که عرف متعارف از کلام می‌فهمد. معنایی که عرف متعارف از کلام می‌فهمد اصل هم این است که متکلم همان معنا را می‌خواسته تفهیم کند. گاهی اوقات متکلّم در کلام یک معنایی را می‌خواهد افهام کند که با دقت می‌خواهد آن معنا را تفهیم کند. آن چیزهایی که حالت معماگونه دارد، حالت لغز و معماست، آنها قرار است با دقت نظر فهمیده بشود. ممکن است بسیاری از مخاطبین ما معنا را نفهمند. ولی در متعارف موارد قرار نیست معما گفته بشود. وقتی قرار نیست معما گفته بشود، آن معنایی که عرف متعارف از کلام می‌فهمد همان معنا را هم اصل این هست که متکلّم همان معنا را اراده کرده باشد. اگر قرار باشد عرف متعارف معنایی را از کلام درک بکند ولی متکلم چیز دیگری را اراده کرده باشد این یک نوع اشتباه هست. اصالة عدم الخطا که اصل اصالة الظهور بازگشت به اصالة عدم خطا می‌کند اقتضا می‌کند که متکلم اشتباه نکرده باشد و همین معنایی را که ما از کلام می‌فهمیم همین معنا را متکلم قصد تفهیمش را داشته باشد. حالا این چیزی که متکلم قصد تفهیمش را دارد، یک موقعی مربوط به مرحلة مراد استعمالی است، یعنی متکلّم لفظ را قالب بر این معنا قرار داده. یک موقعی از حاق لفظ استفاده می‌شود، بدون قرینه، بدون تعوّل ۱۰:۵۷، بدون عنایت، این معنا استفاده می‌شود.

یک گونة سوم این است که نه به مرحلة مراد استعمالی ربطی ندارد. مربوط به مرادات تفهیمیه است. این هم آن چیزی که متکلّم می‌خواهد تفهیم بکند از طریق آن چیزی که عرف متعارف از کلام می‌فهمد استفاده می‌شود. مرحوم شیخ الشریعه همین هم مرادش هست. حالا کلمة تبادر را با یک اصطلاح خاصی داشته باشیم در یک مورد خاصی آن کاری نداریم. این تبادر به همان معنای لغوی هست، یعنی معنایی که از لفظ به ذهن مخاطبین می‌آید. یعنی معنایی که متکلمین از معنا می‌فهمد. این‌که آیا کلام قرینة معینه دارد، قرینة صارفه دارد، این را ما چطوری تشخیص می‌دهیم؟ روی قرینه و قسمت‌هایی از کلام علامت خاصی ندارد که این قرینه، آن قرینة معینه است یا فلان چیز قرینة صارفه است. قرینة صارفه و معینه هم از نحوة فهم عرف فهمیده می‌شود. و فهم شخص مخاطب طریق و اماره است با خصوصیاتی که در بحث خودش در مورد نحوة تشخیص ظهور کلام عند العرف بحث شده و باید به آن پرداخته بشود. بنابراین ما از طریق نحوة فهمی که خودمان نسبت به کلام داریم می‌توانیم تشخیص بدهیم که متکلم چی اراده کرده.

البته حالا صغرویاً آیا نهی استفاده می‌شود یا نهی استفاده نمی‌شود ممکن است شما مناقشه کنید. یک بحث دیگر است. آقای سیستانی بحث را بحث صغروی نکردند، بحث کبروی کردند که اصلاً اینجا جای تمسک به تبادر نیست. در حالی که نه تبادر هم در مرحلة تشخیص مدلول استعمالی مورد استفاده قرار می‌گیرد، هم در مرحلة مدلول وضعی، جایی که تبادر، تبادر از حاق لفظ باشد بدون قرینه باشد، بدون عنایت باشد. هم در مرحلة مدلول تفهیمی که مدلول استعمالی نیست استفاده می‌شود. حالا این لفظ تبادر آن را ممکن است شما اصطلاح خاصی داشته باشید در این بحث خیلی مهم نیست. مراد از تبادر هم این هست آن چیزی که از لفظ فهمیده می‌شود. المفهوم من اللفظ عند العرف. آقای شیخ الشریعه هم همان را می‌خواهند بگویند. می‌خواهند بگویند این از الفاظ حدیث این معنا به ذهن می‌آید و آن چیزی که مانع چنین درک هست شبهة تمسک علما به این حدیث و در موارد حکم وضعی هست. البته نکته‌ای که اینجا وجود دارد، نکتة کلی‌اش این است که ما به هر حال باید با توجه به مجموع نکات مربوط به حدیث، این حدیث را بفهمیم. مثلاً اگر گیری که بعضی‌ها مطرح می‌کنند که در این حدیث به لا ضرر و لا ضرار بر امر پیغمبر به قبل.استدلال شده است. این استدلال با نهی سازگار نیست. ممکن است شخصی بگوید این استدلال با نهی لازم نیست، بنابراین، در آن روایت معتبری که ما داریم، تعبیری که در روایت وارد شده بود این بود که فقال رسول الله صلی الله علیه و آله بالانصاری اذهب فاقلعها و ارمی بها الیه فانه لا ضرر و لا ضرار. تعلیل شده امر به قلع با لا ضرر و لا ضرار. و این را شخصی بگوید که این قرینه است بر این که مراد معنای نهی نیست. اینها بنابراین مورد من این هست که ما باید برای فهم لا ضرر و لا ضرار سایر نکاتی که در حدیث هست آن را هم مد نظر داشته باشیم. آن اشکالاتی که در اینجا وارد شده، آن اشکالات را هم بتوانیم پاسخ بدهیم تا بتوانیم یک معنایی را از این حدیث بفهمیم. حالا ببینیم این لا ضرر و لا ضرار آیا می‌توانیم نهی معنا کنیم و بر داستان سمره تطبیقش بدهیم. به نظر می‌رسد که مانعی ندارد ما لا ضرر و لا ضرار را نهی بگیریم و تعلیل امر به غرس را هم توجیه کنیم. توضیح ذلک این‌که ممکن است بگوییم که لا ضرر و لا ضرار یک صغری هست، یک کبرای مطوی ۱۷:۱۹ دارد. آن کبرای مطوی‌اش هم این هست که، محصل لا ضرر و لا ضرار بنا بر مبنای نهی این می‌شود که الضرر محرمة فی الشریعة. می‌تواند کبرای مطوی این باشد، بل الحاکم عن یأمر بما فیه دفع المحرّم. این کبرای مطوی وجود داشته و صغری در این حدیث بیان شده. یعنی محصل حدیث این می‌شود که پیامبر به انصاری می‌فرمایند که برو نخلة سمره را قلع کن، فإنّ الاضرار محرمٌ و للحاکم ان یأمر بما فیه دفع المحرم. بنابراین می‌تواند این حدیث یک صغرایی باشد برای کبرای دیگر. حالا به تناسب خوب است که اصل این شبهه را بنابر موارد دیگر هم مورد بحث قرار بدهیم. این بحث البته در تنبیهات لا ضرر مطرح می‌شود. ولی می‌خواهم این را همین‌جا مطرح کنم که این لا ضرر و لا ضرار را چگونه تعلیل می‌تواند باشد؟

مرحوم نایینی یک بیانات مختلف دارند. این بیانات را حالا نمی‌خواهم وارد بحث همه‌اش بشوم و یکی دو تا نکته اینجا متذکر بشوم. اوّلاً در این‌که در معتبرة ابن بکیر لا ضرر و لا ضرار تعلیل قرار گرفته برای امر به قلع و ظهور عبارت این هست که تعلیل برای امر به قلع هست تردیدی نیست. بنابراین این‌که ما بخواهیم حکم معلل را چیز دیگری بگیریم این خلاف ظاهر روایات هست. روایت کالصریح هست در این‌که حکم معلل ما امر به قلع هست.

نکتة دوم این‌که در روایت که مشتمل بر داستان سمره هست اشاره به این شده که پیامبر ابتدا به سمره می‌فرمایند که تو اجازه بگیر، سمره به اجازه گرفتن حاضر نیست. با استدلالی که می‌کند کأنّ من برای استفاده از ملک خودم حق دارم و اجازه گرفتن معنا ندارد. پیغمبر با راه‌حل‌هایی که، نکاتی که می‌فرمایند می‌خواهند راضی‌اش کند که این اجازه بگیرد، خب این اجازه نمی‌گیرد. بعد از مراحلی از چاره‌اندیشی که پیامبر برای حل مشکل می‌کنند سمره حاضر نمی‌شود، پیامبر امر به قلع می‌فرمایند.

ما باید به گونه‌ای توجیه بکنیم که امر به قلع در این فضا توجیه بشود. یک نکته‌ای به نظرم می‌رسد که ما می‌توانیم برای حل این مشکل ببینیم که این فکر می‌کنم روح مطلبی که مرحوم نایینی به کار برده همین باشد، البته با یک الفاظ و مقدمه‌چینی‌هایی بحث را پیش بردند که مطلب از مسیرش منحرف شده که در کلام مرحوم آقای داماد هم که پاسخ اشکال مطرح می‌شود فکر می‌کنم اینها همه‌اش به همین مطلبی که عرض می‌کنم بازگشت کند. حالا صرفنظر از این‌که کلام بزرگان با عرض ما تطبیق می‌کند یا تطبیق نمی‌کند، اینجور عرض می‌کنیم، آن این است که اشکالی که اینجا مطرح شده گفتند که آن چیزی که، روی مبنای معروفی که مرحوم شیخ انصاری دارند که لا ضرر و لا ضرار را معنا می‌کنند حکمی که ینشاء منه الضرر این حکم مرتفع هست. ببینیم که چه چیزی منشاء ضرر بوده است؟ اینها می‌گویند که حکم جواز استطراق من دون اذنه این منشاء ضرر هست. که خب این حکم مرتفع شده، استطراق من دون اذنٍ جائز نیست، باید سمره اگر بخواهد وارد باغ بشود اجازه بگیرد. اما بحث بقاء نخلة سمره این منشاء ضرر نیست، بنابراین وجهی ندارد که این بقاء نخلة شخص این از بین برود و اینجور بیان مطرح شده. و این اشکال در جایی هست که مرحوم آقای روحانی در منتقی الاصول اشکال را پذیرفتند اصلاً روایت را به همین جهت مجمل دانستند. ولی به نظر می‌رسد که در فضا اگر سمره حاضر بود به حکم شرعی حرمت استطراق بلا اذنٍ تمکین کند، آن چیزی که منشاء ضرر بود همین حرمت استطراق بلا اذنٍ بود. و با برداشته شدن حرمت استطراق آن ضرر منتفی می‌شود. ولی در مورد کسی که حاضر نیست به این حکم شرعی تن در بدهد، یا به این حکم شرعی حرمت استطراق بلا اذنٍ تمکین نمی‌کند، در مورد این شخص چه چیزی منشاء شده است که انصاری متضرر بشود، حرمت تصرّف انصاری در نخلة سمره. اگر انصاری حرام نباشد در نخلة سمره تصرف بکند خب متضرر نمی‌شود، خب نخله‌اش را می‌کند می‌اندازد آن طرف دیگر باعث نمی‌شود که سمره بتواند در باغش ؟؟؟ ۲۵:۰۷ چون سمره به خاطر این‌که می‌خواسته نخله‌اش سر بزند وارد می‌شد و این ورود منشاء متضرر شدن انصاری می‌شد، انصاری آن آسایش زندگی‌اش را از دست می‌داد. این حرمت تصرّفش نسبت به نخله هست که این مشکل را ایجاد کرده بود. اگر این حرمت برطرف می‌شد مشکله‌ای نیست. یا بفرمایید احترام مال سمره، به عنوان یک حکم وضعی. حالا حکم تکلیفی تعبیر بکنید، حرمت تصرّف انصاری یا حکم وضعی تعبیر بکنید. احترام مال که از شئون ملکیت، حالا احترام مال که تعبیر می‌کنیم یکی از ملکیت انسان نسبت به یک شیء یک شئوناتی دارد، یکی از شئوناتش این است که ملک من محترم هست. این احترام مال اقتضاء می‌کند که دیگری نتواند در این مال من تصرف کند. مال من کسی که مالک یک مال هست، مالک بودن خواصی دارد یکی این‌که می‌توانند این مال را بفروشند. شکی نیست که تا قبل از این‌که انصاری این درخت را بکند سمره می‌توانسته است درختش را بفروشد. اینجوری نیست که به مجرد این حکم پیغمبر به قلع نخلة سمره ملکیت سمره نسبت به این از بین برود. می‌تواند آن ملکیت این اثر را دارد، جواز فروش را دارد. این یکی از شئونات.

یک شأن دیگر این است که وقتی ملکش هست من می‌توانم در ملک خودم بدون اجازه از دیگری تصرف کنم. که خب همان جواز استطراق بلا اذنٍ هست که این از بین رفته. یک جور دیگرش این هست که حرمت تصرّف غیر در این مال. ملکیت از این چهار حکم تکلیفی انتزاع می‌شود. جواز تصرّفات تکوینیه، جواز تصرّفات اعتباریه، حرمت تصرّفات وضعیه و تکوینیه‌ای که دیگران می‌کنند. این چهار تا حکم باعث می‌شود ملکیت را برای من آورده باشد. حرمت تصرّفات تکوینیه این باعث شده که اینجا ضرر ایجاد شده. آن ملکیت از این جهتی که حرمت تصرّف دیگران در این مال را ایجاد بکند این ملکیت از این حیث منشاء ضرر هست. این حیث ملکیت برداشته می‌شود. این‌که این حیث ملکیت در واقع همان احترام مال مؤمن هست. لا یحل مال امرءٍ الا بتیبة نفسه به همین ناظر هست.

این چون منشاء ضرر هست حکم ینشاء منه الضرر، این حکم مرتفع می‌شود. این‌که پیغمبر هم به انصاری می‌فرمایند برو و، تعبیر می‌کنند به تعبیری که امر می‌کنند اذهب، تعبیری که پیغمبر به انصاری می‌فرمایند، تعبیری که در نقل ابن بکیر هست، تعبیر این هست فقال رسول الله صلی الله علیه و آله للانصاری اذهب فاقلعها و ارمی بها الیه فانه لا ضرر و لا ضرار. این معلوم نیست این تعبیر اذهب فاقلعها امر تحریکی باشد. این امر می‌تواند در توهم حذر باشد، تجویز بکنند. یعنی شما می‌توانید بروید و قلع کنید صرفاً بحث امر و تحریف معلوم نیست باشد. همین مقدار که شما مجاز هستید در این‌که درخت دیگری را قلع کنید، به همین مقدار. انصاری هم همین را می‌خواست، آن داشت اذیت می‌کرد، ایذاء می‌کرد، ضرر ایجاد می‌کرد و این ضرر اگر حکم شرعی به حرمت قلع نباشد دیگر ضرری هم نیست، این حرمت قلع منشاء ضرر شده، حرمت تصرّف غیر در مال دیگری منشاء ضرر شده این حکم برداشته می‌شود.

من تصور می‌کنم خیلی مشکل جدی در این مطلب وجود ندارد، بنابر این مسلک معروف. همچنین بنابر آن مسلکی که ما در روایت تعبیر می‌کردیم. ما عرض می‌کردیم لا ضرر و لا ضرار ناظر به این هست که ضرر و ضرار در شرع مقدس مشروعیت ندارد. این مشروعیت اعم از مشروعیت نسبت به احکام تکلیفیه یا احکام وضعیه. لا ضرر و لا ضرار یعنی شارع مقدس ضرر را مشروع نمی‌داند. حکم وضعی ملکیت اگر منشاء ضرر بشود از آن حیثی که آن حکم وضعی ملکیت منشاء ضرر بشود آن حیثیتش مرتفع شده. یعنی ملکیتی هست که آن منشائیت برای ضرر را دیگر نباید داشته باشد. خود این‌که ما یک نحو ملکیتی جعل کنیم که این ملکیت باعث ضرر بشود یک نحوه مشروع دانستن ضرر هست. ما عرض می‌کردیم که لا ضرر و لا ضرار به معنای مشروع نبودن، مباح نبودن ضرر و ضرار است، ولی نه مباح بودن به معنای خصوص حکم تکلیفی. یک معنای عامی که عرض می‌کردیم نسبت به احکام وضعیه یعنی اگر می‌گوییم معامله‌ای ضرری هست، مشروع نیست، یعنی منشاء اثر نیست، صحیح نیست، عبادتی اگر می‌گوییم مشروع نیست یعنی نمی‌شود به وسیلة آن تقرب جست، حرمت تشریعی دارد. افعال محضه را که در نظر بگیریم مشروع نیست یعنی جائز نیست و حرام است. اینجا هم ملکیت به عنوان یک حکم وضعی مشروعیتش به این هست که اگر مشروع باشد و باعث بشود که دیگری را ضرر بزند این معنایش این هست که ضرر در شریعت وجود دارد و شریعت ضرر را مجاز شمرده و مشروع شمرده. بنابراین از این جهت ما می‌توانیم بگوییم ملکیت محدود می‌شود و محدودیت ملکیت از حیثی که باعث ضرر می‌شود از قاعدة لا ضرر و لا ضرار استفاده می‌شود.

ادامة بحث‌هایی که در مورد این حدیث شریف هست ان‌شاءالله در جلسة آینده در موردشان صحبت می‌کنیم.

در مورد این کلام مرحوم، در مورد مناقشة مسلکی که مسلک نهی هست بحث‌هایی را آقای سیستانی دارند. به نظرم رسید که این بحث‌ها بیشتر بر پایة فرمایشاتی هست که عمدة نکاتش بر فرمایش مبنایی هست که خود آقای سیستانی اختیار کردند در توضیح این روایت و تفسیر لا ضرر و لا ضرار. ما در واقع برای این‌که هم مبنای آقای سیستانی روشن بشود که چقدر می‌توانیم با این مبنا موافقت کنیم، هم برای توضیح بیشتر همین مبنای نهی هم باید مبنای آقای سیستانی را در تفسیر لا ضرر و لا ضرر این وسط توضیح بدهیم.

در مورد مبنای آقای سیستانی یک مقدمه‌ای عرض بکنم، تفصیلش برای فردا ان‌شاءالله باشد. آقای سیستانی یک نکته‌ای را متذکر می‌شوند، ایشان می‌گویند که ما یک مراد تفهیمی در کلام داریم که محتوای کلام هست و روح کلام هست و باطن کلام هست. این مراد جدی صرف نیست، این باطن کلام را ما باید تشخیص بدهیم، تفسیر کلام بیشتر فهم آن مرادات تفهیمیه‌ای که باطن و محتوای کلام هست آن را در بر دارد. و ایشان به تفصیل اینجا وارد بحث‌های نحوة تشخیص محتوای کلام می‌شوند، یک بحث طولانی را دنبال می‌کنند. ما به بحث‌های تفصیلی ایشان کار نداریم، این را باید در جای خودش به آن پرداخته بشود. من به اصل مطلبی که ایشان در این بحث مطرح می‌کند ان‌شاءالله در جلسة آینده خواهم پرداخت.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان